اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 از یك عارف پرسیدند توحید چیست؟ گفت مجاز را كنار بگذارید می شود توحید، مجاز یعنی اعتبار و توهم، برود كنار این همان توحید است این یك جمله است اما واقعاً دریاست، امروز صبح بلند شدیم ببینیم از كجا باید بگوییم آخرش گفتیم احتمالًا از اینجاست اینها همه اش مال جوانی است، مرحوم آقا می گفتند كه آن موقعی كه كمرشان درد می كرده و دیسك و اینها داشتند حرم می رفتند، حرم كه مشرف می شدند خیلی از اوقات پیاده بود می گفتند كه من سوار ماشین نمی شوم، تا حدضرورت برای رفتن به حرم سوار ماشین نمی شوم، ایشان كمرشان هم درد می كرد، ما می دیدیم وقتی پیش ایشان می نشستیم همه اش هی این طرف آنطرف می شدند، یك دفعه می‌گفتند از حرم آمدیم بیرون با این آقای زنجانی كه الان ایشان مشهد هستند برخورد كردم، ایشان خستگی و كمردرد ما را احساس كردند و شروع كردند از حال ما سؤال كردن و گفتم یك مقدار كمرمان درد می‌كند و فشار داریم ایشان خندید و گفتند یك مقداریش هم برای جوانی است و باید دیگر تحمل كرد، گفتند یك مقداریش از لوازم جوانی است ما هم گفتیم چشم تحمل می‌كنیم ... ولی بعد كمردردشان خوب شد، قبلا به شما گفتم، ایشان گفتند آمدیم حرم و دیگر خیلی درد گرفت دیگر برگشتنی داشتیم از حرم می‌آمدیم بیرون، رو كردیم به امام رضا و گفتیم امام رضا اگر خیال كنی ما با این كمردرد پیاده نیاییم ما این كار را می‌كنیم، می‌خواهی ما را از این حرم محروم كنی ما هرجوری شده می‌آییم، حالا بیا تو را به خدا این كمر ما را خوب كن، دیگر خوب شد دیگر حضرت اینجا سر رحم آمد و گفتند یك دفعه آمدم در حیاط گوهرشاد (آنجا صحن بزرگ الان دیگر زنانه شده مردها باید از جای دیگر بروند) دیگر كمرمان خوب شد عجیب است.

 یك بنده خدایی بعد از این جریان بمب‌گذاری در حرم امام رضا علیه‌السلام، ما شنیدیم كه ایشان دیگر حرم نمی‌رود، آنجا بوده و مصدوم هم نشد همچین یك مقداری تكانی خورده و ترسیده بود و تا مدتها حرم مشرف نمی‌شد و گفت كه مهلكه است، خود ایشان به ما گفت، اهل علم هم هست، اهل علم و شخصیتی است و به ما گفت خداوند ما را از این مهلكه نجات داد، خب این یك طرز برداشت، یك طرز برداشت هم اینكه مثلًا مرحوم آقا نسبت به افرادی كه برایشان این مساله پیدا شد و به اصطلاح كشته شدند تعبیر شهید می‌كردند، البته خودشان هم در تشییع جنازة اینها شركت كردند، تعبیر به شهید می‌كردند كه اینها همه شهید هستند چطور یك نفر شخص عالِم، معمم، مبلغ دارای وجهه از این قضیه تعبیر به مهلكه می‌كند، التفات كردید یك كسی می‌آید و همین جریان را با همین كیفیت در حضور امام جان دادن به حساب می‌آورد كه اینهایی كه آمدند در حرم در حضور امام اینها به شهادت رسیدند، در حضور امام اینها روح از بدنشان خارج شد، حضور امام، در حضور امام، خیلی عجیب است آن وقت اینجاست كه ما می‌فهمیم آن روایتی را كه پیغمبر به عایشه فرمودند: كسی كه فرزندم ـ قضیه راجع به امام رضا است ـ را با معرفت زیارت كند ـ البته در مورد ائمه دیگر هم داریم كه با معرفت زیارت كند ـ این ثواب یك حج و دو حج و بعد هم تا هزار تا رساندند، هزارتا هم تازه مال اینها بود این معرفت ببینید كجاست او از این تعبیر به مهلكه می‌آورد، این از این تعبیر به شهادت در ركاب امام می‌آورد و واقعاً می‌گویم حالا واقعاً ما خودمان را یك تستی بزنیم بد نیست، این چیزها همه‌اش نشانه است، خب كسی كه بداند كه در یك چنین روزی، امروز ظهر این قضیه اتفاق خواهد افتاد حالا خوابی ببیند، بهش مساله الهام بشود، مكاشفه‌ای بالاخره به یك نحوی این مساله را بفهمد كه امروز در حرم امام رضا این واقعه اتفاق می‌افتد، خب یك وقتی مساله این است كه خب این قضیه اقدام بر هلاكت است یعنی تكلیف بر این است كه انسان نرود و با علم و اطلاع بر این مساله خوب نرود این مساله تكلیف است، یك وقتی نه انسان این علم خودش را در این مطلب نادیده بگیرد و به اصل خود این مساله توجه كند، به اصل خود این نكته توجه كند بدون ملاحظة جنبة اثباتی، یعنی دیگر در اینجا این تكلیفی كه مترتب بر علم می‌شود آن تكلیف در اینجا نیست، انسان می‌تواند خودش را تجرید كند از جنبة علمی خودش را تجرید كند به نفس واقع، اگر این قضیه را در اختیار انسان قرار بدهند ما چه حالی داریم؟ می‌رویم یا نمی‌رویم؟ یعنی در واقع آن جنبة علمی مساله را خدا از انسان بردارد تكلیفی كه بر اساس علم است، یا اینكه در آن جنبة علمی به انسان بگوید نه از نظر ما تكلیفی نیست گردن ما نیانداز، خب ما خیلی چیزها را گردن خدا می‌اندازیم، امروزه سابق لاهق همه یكی هستیم هرچی هست می‌گوییم تكلیف است هر كاری می‌كنیم خدا بگوید نه آقاجان گردن ما بیخود نیانداز ما این چیزها حالیمان می‌شود و بحثهای طلبگی را هم بلدیم، به ما نمی‌خواهد یاد بدهی این جنبة تكلیف را ما از تو برداشتیم می‌روی حرم امام رضا امروز زیارت بكنی یا نمی‌روی؟ اگر دیدیم كه نه بلند می‌شویم می‌رویم حرم است چرا نرویم؟ مگر آدم می‌خواهد برود زیارت كند خب می‌رود اگر دیدیم بخاطر این قضیه یك تكان خوردیم آه آنجا باید برویم ببینیم عیب كار كجاست؟ نقص كجاست؟ ولی اگر نه دیدیم نه تنها می‌رویم بلكه همچین می‌رویم بغل حرم بسط می‌نشینیم حالا یك طناب هم خودمان را به ضریح می‌بندیم كه اصلًا كسی نتواند باز كند اگر به ما هم نشان بدهند جای بمب آن گوشه است.

 ما حرم چیز كه مشرف شدیم حرم حضرت سامراء حضرت عسگریین چهارگوشه چیز را الان شیشه گذاشتند جای بمب‌ها پیداست این طرف و آن طرف كاملًا مشخص است كه دیوار چی شده و قشنگ سر فرصت این كار را انجام داده بودند خیلی سرفرصت، خوب، راحت و اگر كسی سوال بكند كه این مساله، این قضیه به این كیفیت است چه حالی در ما پیدا می‌شود چه نكته‌ای در ما پیدا می‌شود چه مساله‌ای با چه احساسی به اصطلاح می‌رویم در آنجا حالا تازه بالاخره برویم وقتی قرار بر این است كه مساله، مسالة شهادت باشد خب دیگر آخر كار است اگر قرار بر این باشد همه به خاطر این است، آن وقت اینجاست كه انسان همیشه باید خودش را در مقایسة با حوادث و قضایا همیشه خودش را حاضر و به وقت ببیند یعنی همیشه در حال حضور این مساله را باید ببیند، یكی از اصحاب پیغمبر بود این یك شخصی بود در مكه مشرك بود و پدرش از دنیا رفته بود عمویش به او خیلی چیزها داده بود منزل داده بود، مكنت داده بود، چیزهای زیادی داده بود این خلاصه مسلمان می‌شود، جوانی بود عمویش می‌شنود می‌گوید: اگر بخواهی تو اسلام بیاوری تمام آنچه را كه به تو دادم از تو می‌گیرم حتی لباسی را كه الان تنت هست آن هم همانجا اسلامش را به عمویش اظهار می‌كند و لباسش را درمی‌آورد و می‌گوید: بفرما حالا آنجا نمی‌دانم درآورده یا در خانه درآورد، بله خلاصه درمی‌آورد و می‌گوید بفرماید آقا این هم لباس تمام شد خیلی است از همه چیز بگذری یعنی حتی لباسش را هم درآورد كه این هم خیلی مسأله مهمی است كه هیچی دیگر در ذهنش نباشد تمام شد برهنة برهنه است و این خیلی كمكش می‌كند یعنی این عمل در نفسش خیلی تأثیر مثبت و مستمری بجا می‌گذارد كه دیگر یكدفعه خودش را از هر چه ماسوی‌اللَه است آزاد می‌بیند دیگر در قید نمی‌بیند از هرچه در ماسوی‌اللَه است مادرش آمد رفت هرچی بود از منزل سوار بار مركب كرد و فرستاد برای عمویش، بفرما، مادرش یك لباسی داشت آن را نصف كرد و پارچه را به صورت احرام یكی به كمرش بست یكی هم روی دوشش انداخت با همان حال به مدینه آمد با همان وضع به مدینه آمد، از جمله افرادی كه حتی یك خرما نداشتند برای خوردن یكی همین بود، با همان حال به مدینه آمد، جایی هم ندارد در مكه خوابید روزها در مسجد می‌خوابید و پیغمبر بیرون بودند، مدینه نبودند بیرون بودند آمدند نگاه كردند ـ این مساله را مرحوم آقا در امام‌شناسی هم آوردند ـ آمد حضرت صبح‌ها كه نماز می‌خواندند این طرف و آن طرف نگاه می‌كردند كسی جدید نیامده، افراد را نگاه می‌كردند یك دفعه چشمشان به این افتاد و گفت من تو را ندیدم كی هستی؟ و گفت من فلانی هستم و چند روز است آمدم شما نبودید حضرت فرمودند: اوضاع چطور است؟ حضرت فرمودند: به او لباس و اینها بدهند و گفتند این مهمان من است و مدتی گذشت و تا اینكه جنگ تبوك پیش آمد، پیش پیغمبر آمد كه یا رسول اللَه برای من دعا كن حضرت فرمودند: چی دعا كنم؟ گفتند دعا كن من شهید بشوم من می‌خواهم در این جنگ شهید بشوم حضرت فرمودند: خدایا قتل این را به دست كفار قرار نده گفت یا پیغمبر من آمدم می‌گوییم شهید بشوم تو دعای از آن طرفی می‌كنی حضرت فرمودند: مهم این نیست كه شما بروی و شهید بشوی مهم حال شماست كه از خود بیرون آمدی و از كثرت درآمدی و از دنیا درآمدی این مسالة شماست كه شما را به آن سمت می‌كشاند حال در این راه بدست كفار شهید شدی یا به دست غیركفار به قتل رسیدی یا بواسطة تب، حضرت فرمودند: اگر بواسطة تب رحلت كردی خدا تو را شهید به حساب می‌آورد و این با اصحاب پیغمبر به تبوك آمد و در تبوك مریض شد و با مرض از دنیا رفت یعنی چند روز در آنجا بودند حضرت بیست روز و خورده‌ای در تبوك بودند و از دنیا رفت حضرت فرمودند: این شهید است یعنی فقط گفتند این شهید است و با این كیفیت، این مساله خیلی مهم است كه انسان این جنبه را احساس بكند این حالت را انسان در خودش مستمراً این حالت را در خودش بوجود بیاورد اتفاقاً یك قضیه‌ای در اینجا هست كه خیلی جالب است پیغمبر در این بیست روز نماز را شكسته خواندند چون نمی‌دانستند می‌مانند یا نمی‌مانند قصد ده روز نداشتند چون جنگ نكردند آن فرقه، امپراطور روم حاضر به جنگ نشد فهمید كه حضرت، پیغمبر است حاضر به جنگ نشد و برگشتند و معلوم شد كه دروغ گفته بودند كه قصد دارد امپراطور روم بیاید و آمده تا سرزمین شام اینها همه دروغ بوده حالا منافقین آمده بودند و پخش كرده بودند و پیغمبر در این بیست روز نماز را شكسته خواندند و اینهایی كه می‌گویند در سفر و در صورتی كه عسر و حرج باشد نماز باید شكسته باشد بیست روز كجایش عسر و حرج بود اینكه عسر و حرجی نبود اینكه پیغمبر بیست روز در آنجا نماز را شكسته خواندند خب با بیست روز در مدینه چه فرقی داشت؟ نشستند نه جنگی نه فلانی نه مساله‌ای حتی داریم برای نماز شب از خیمه‌شان خارج می‌شدند و می‌رفتند در بیابان نماز شب می‌خواند البته خب دو یا سه نفر باهاشان بودند كه محافظت كنند و چیزی نباشد، امروزه می‌گویند مساله آن سفرها كه با الاغ می‌رفتند در طول روز خب آن كجایش عسر و حرج بوده كه در سفر حالا نماز دو ركعتی آنقدر عسر و حرج است كه یكی بگوییم نماز غرقی بگوییم نماز فرض بكنید حائض و اینها را بگوییم كه خب آن برای انسان حول و هراس دارد كه یك قضیه انجام نشود یك وقتی نه سوار الاغ است مثلا مسافرت آن موقع، سوار الاغ است دارد می‌رود خب می‌رود خب بلند می‌شود نماز بخواند خب دو ركعت اضافه می‌خواند چی می‌شود؟ حالا فرض بكنید كه نه این كه سوار الاغ است بجای چهار فرسخ سه فرسخ رفته، فقط حد عسر و حرج همان نیم فرسخ بعد است یعنی همان یك كیلومتر آن موجب عسر و حرج می‌شود این كجایش عسر و حرج است كدام شخص در طول سفر از زمان حضرت آدم الی زماننا هذا و بعد هذاالزمان در سفرش به عسر و حرج افتاده كه آن عسر و حرج را خدا منتاً علی‌العباد موجب قصر در صلاه دانسته درست است آقا همینطوری می‌آیند فتوا می‌دهند و هیچ متوجه این حكم نیستند آقا كسی كه سفر كرده خدا می‌گوید همین اندازه ما می‌خواهیم راحتی برای شما بیاوریم حالا در سفر رفتی هم كیفت را بكنی و ثواب چهار ركعت را بهت می‌دهند هم دو ركعت را خدا به تو بخشیده، عسر این نیست كه حتماً حلق آویزت كنند تا به تو بگویند عسر، حرج آن نیست كه در بند و زنجیرت بكشند تا اسمش را حرج بگذارند، فرض كنید فقط سفر حضرت سجاد را اسمش حرج بگذارند، دیگر غیر آن سفر كاروان اسرای كربلای خیال نمی‌كنم دیگر سفری بوده باشد كه آن سفر موجب عسر و حرجی شده باشد كه انسان موجب بشود نماز را قصر بكند به این اصل به اصطلاح چیزهای من‌درآوری می گویند و همینطور خیلی از این نقص‌هایی كه بر این قضیه وارد می‌شود فرض كنید یك نفر خسته از راه آمده خیلی خسته و اینها رسیده به حد ترخص خب باید بگوییم نماز را قصر بكند چون عسروحرج است در حالتی كه باید حد ترخص باید نماز را تمام بخواند چطور شد این عسر و حرج در سفر موجب قصر است ولی رسیدن به حد ترخص و رسیدن به وطن موجب قصر نیست، اگر عسر و حرج است خب بسم‌اللَه آن هم هست این هم هست اگر نه مساله مسالة سفر بودن است خب سفربودن به عسر و حرج كار ندارد حالا فرض كنید فردا یا پس‌فردا یك طیاره بیاورند كه این طیاره از این طرف زمین انسان را بردارد در عرض یك ساعت به كرة ماه ببرد، ساعتی نهصدهزار كیلومتر بین تهران و كرة ماه، بین زمین و كرة ماه نهصدهزار كیلومتر فاصله است یك طیاره‌ایی بیاید ساعتی نهصدهزاركیلومتر حركت داشته باشد خیلی خوب است آدم سوار بشود و بعد یك چند ساعت آنجا بماند و برگردد حالا این سفر نیست چون یك ساعت سفر نیست چون یك ساعت هست بخواهد ١٠ روز بماند نمی‌گویند سفر است، روی این حساب سفر چیست؟ سفر فقط سفر آخرت سفر می‌شود، آنجا باید نماز را شكسته خواند والا در این دنیا دیگر اصلًا سفر معنا ندارد تهران مشهدی كه آن موقع یك ماه و نیم طول می‌كشید از تهران و جادة فیروزكوه می‌رفتند الان تهران و مشهد را یك ساعت می‌روند الان دیگر سفر به حساب نمی‌آید و هلم جراً، اینها چیزهای من درآری است.

 من واقعاً وقتی كه شنیدم از آن فرد، آن بنده خدا این مطلب را كه گفت خداوند ما را از این مهلكه نجات داد و مقایسه كردم با مطلبی را ـ چون ما آن موقع قم بودیم در وقتی قم بودیم ا ین حادثه اتفاق افتاده بود در آن سه سالی كه سه سال آخر حیات مرحوم پدرمان بود ـ مقایسه كردم با آن مطلبی كه از پدرمان شنیدم كه اینهایی كه در حرم كشته شدند همة اینها شهید در ركاب امام علیه‌السلام محسوب می‌شوند این دو تا را كنار هم گذاشتم و گفتم وای واقعاً فرق بین كسی كه متصل باشد و بین كسی كه دستش خالی باشد همین است فرق بین كسی كه معرفت امام را داشته باشد و بین كسی كه فقط برود آنجا و زیارت جامعه بخواند حالا اگر زیارت جامعه را قبول داشته باشد، امروزه كه می‌گویند زیارت جامعه مال غلات شیعه است خیلی خب خیالشان را راحت كردند، زیارت جامعه‌ای بخواند مكارم الاخلاقی بخواند، امین‌اللَهی بخواند فرق چقدر هست واقعاً چقدر بین این بینش و این بینش چقدر مساله تفاوت دارد، آن شهادت می‌داند، آن هلاكت می‌داند، شكر می‌كند خدا را كه ما را از این مهلكه نجات داد، او بلند می‌شود دنبال تشییع این جنازه‌ها می‌رود به عنوانی كه اینها شهید در ركاب امام هستند خیلی عجیب است خیلی قضیه فرق می‌كند.

 وقتی مرحوم علامه طباطبایی ایشان می‌فرمودند: «مَعْرِفَةُ أَهْلِ کلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِی یجِبُ عَلَیهِمْ طَاعَتُهُ»[[1]](#footnote-1) معرفت كل زمان یا در مورد «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیة»[[2]](#footnote-2) مرحوم آقا می‌فرمودند در مدرسه حجتیه با مرحوم علامه قدم می‌زدیم از این روایت سوال كردند و قدم می‌زدیم از ایشان سوال كردند كه معنای این چیست؟ چطور انسان می‌تواند میتة جاهلیت نباشد ایشان می‌فرمودند: به غیر از سیر و سلوك و عرفان باللَه، امكان معرفت امام محال است فقط از راه عرفان انسان می‌تواند به امام برسد یعنی عرفان مساوی با ولایت است توحید مساوی با ولایت است، خب این واقعاً الان ما اینطوری هستیم ما با این همه درسهایی كه خواندیم، با این همه بحث‌ها، با این همه مطالعات ما این هستیم یك همچین وضعیتی هستیم.

 من یك مطلبی را شنیدم از یك نفر از رفقا ولی سؤال نكردم كه این شخص كی بوده؟ البته آن هم چیز نبود بگوید، من دیدم كه در بیان مصداق كراهت دارد من هم اصلًا مطرح نكردم ایشان گفت كه ما در قم كه بودیم رفتیم سراغ یك كسی شنیدیم ایشان امام رضا نمی‌آید، مشهد نمی‌رود، مشرف نمی‌شود اصلا سالهای سال اصلًا نمی‌رود خب مشهد كه دیگر چیزی نیست یك بلیط اتوبوس آدم می‌خرد می‌رود خدا رحمت كند مرحوم آقاشیخ مرتضی حائری ایشان هر فرصتی را پیدا می‌كرد می‌رفت بلیط فروشی مولوی قم آن موقع سه راه بازار بود، ما هم كه تهران می‌رفتیم با همان می رفتیم، این طرفش شمس‌العماره بود این طرفش مولوی، ایشان یك بلیط می‌گرفت و می‌رفت مشهد، یك شب می‌ماند و فردا برمی‌گشت، چون باید روز شنبه درس داشته باشد یك شب مشهد می‌ماند و صبحش حركت می‌كرد دوباره از مشهد می‌آمد یعنی عصر چهارشنبه كه به اصطلاح شب پنج‌شنبه را در راه بود و همینطور شب شنبه را در راه بود یك شب مشهد می‌ماند و برمی‌گشت ما هم گاهی ایشان رامی‌دیدیم گاهی اوقات نصف شب می‌آمد و در خیابان عبا را سر می‌كشید كسی نشناسد، می‌آمد و می‌رفت یك گوشه حرم می‌نشست اینها آدمهایی با واقعیتی بودند، آدمهایی با حقیقتی بودند و این آقا اصلًا مشهد نمی‌رفت، نه تابستان، نه زمستان ایشان می‌گفت كه من رفتم ازایشان سوال كردم كه آقا شما چرا مشهد زیارت امام رضا نمی‌روید؟ قطار هست ماشین هست طیاره هست، ایشان هیچی نگفت و بعد یك دفعه جدی سوال كردیم گفتیم آقا این قضیه مشكل را ما بدانیم این مساله‌ای است كه وارد است برای همه، ایشان درآمد گفت امام رضا ولی میت است و ولی حی به زیارت ولی میت نمی‌رود من به او گفتم این یابو كی بود؟ خلاصه ایشان چیزی نگفت به ما یعنی من دیگر اصرار نكردم گفتم این یابو كی بود؟ خلاصه استغفراللَه به یابو، باید استغفار كنیم یابو بدبخت می‌گوییم همین كه اینها امام رضا را می‌شناسند اینها بهتر از ما می‌شناسند، شما ببینید آدم تا كجا باید نفهم باشد، تا كجا باید آدم اینقدر دیوانه باشد كه بیاید یك همچنین حرفی را بزند امام رضا ولی میت است و ولی حی كه به زیارت ولی میت نمی‌رود، این قضیه چیست؟ البته من خودم حدسم به یك نفر رفت چون قبلًا شنیده بودم كه آن زیارت امام رضا نرفته ولی دیگر اصلًا اسمش را هم نیاوردم فقط گفتم این یابو كی بوده كه اینطور گفته؟ آن وقت یكی مثل مرحوم آقا می‌گویید از آن طرف كرة زمین یكی به ایشان گفته بوده كه آقا ما گاهی اوقات كمرمان درد می‌كند یا سرمان و فلان و این حرفها مثلًا گاهی كمتر موفق می‌شویم از تهران كه می‌آمدند كمتر موفق می‌شویم زیارت حضرت برویم، ایشان فرموده بودند اگر كسی ـ من عبارت در ذهنم هست نشسته بودم آنجا آن هم از افرادی بوده كه یعنی در ضمن یك مجموعه‌ای بودند كه بعضی از رفقای سابقشان بودند و تهران هم یك مجالس و اینها و دم و دستگاهی داشتند ـ اگر كسی از آن طرف سقع أرض به این طرف برای زیارت امام رضا بیاید حبواً علی الثلج كاری را نكرده، كاری انجام نداده، این مطلب نشان می‌دهد كه ایشان در مقام اغراق نیست یعنی در مقام انشاء ایشان این مطلب را گفتند نه در مقام اغراق و حالا مثلًا اغراق را ما همه چیز می‌گوییم هر چی از دهانمان در بیاید می‌گوییم صحبت‌های ما حساب و كتاب كه ندارد یكی را آنقدر بالا می‌بریم كوه می‌كنیم یكی را آنقدر به زمین می‌زنیم كه انگار نه انگار ولی خب اینها نه اینها حرفهایشان حساب و كتاب داشت و نسبت به حرفهایشان تبعاتشان را هم در نظر می‌گرفتند همینطوری یك حرفی را نمی‌زدند تبعات، لوازم، ملزومات و همه اینها را در نظر داشتند، یك كسی از همین افرادی كه در تهران مجلس اخلاق و عرفان و اینها داشت و خیلی هم آن موقع معروف بود و مشهور بود با چندتا از مریدهایش مشهد آمده بود منزل پدرمان بنده نبودم در آن مجلس ولی یك نفر از دوستان، ایشان برای من نقل كرد كه من بودم آن هم از یك شهرستان آمده بود از اصفهان زیارت رفته بود آن روز هم رفته بود منزل پدر ما، ما نشستیم یك دفعه این شخص رو كرد به مرحوم آقا و بالاخره سابقاً با هم خیلی آشنا بودند آقای آقا سید محمد حسین شما برای چی شما بلند شدی به مشهد آمدی مگر تهران چی بود كه شما بلند شدید مشهد آمدید؟ اینجا مگر چیست؟ ایشان گفتند كه یك تأملی كردند یكی دو سه ثانیه بعد گفتند بله برای كسی كه فهم نداشته باشد ـ یك همچنین چیزی اصلًا نسبت به آن شخص سابقه نداشته ـ برای كسی كه فهم نداشته باشد به مقام ولایت و مقام امام بین مشهد و تهران فرق نمی‌كند ولی كسی كه جوی از معرفت داشته باشد او می‌داند كه یك لحظه در اینجا در خدمت حضرت بودن به تمام عمر انسان در سایر جاها برابری نخواهد كرد، آن رنگش سیاه شد و خودش البته تقریباً نیمچه سیاه بود و رنگش سیاه سیاه شد و سرش را انداخت پایین و آن هم جلوی مریدهایش البته آدمی نبود كه جواب ندهد ولی دید هوا پس است اگر بخواهد جوابی بدهد این بار آقا می‌گویند دیوانه و اگر باز جواب بدهد می‌گویند الاغ و آقا آقایی است كه دارد انشاء می‌كند یك دفعه خر شد و گوش درآورد آخر از او می‌ترسد كه یك باره جلوی مریدایش و آقا تصرفی كند و دراز بشود و بعد چانه بیاید جلو و تبدیل به چهاردست و پا بشود لذا اكتفا كرد به اینكه سرش را بیاندازد پایین، مرحوم آقا نسبت به مساله امامت و اینها خیلی حساس بودند نسبت به حریم امام نسبت به هویت امام، نسبت به ماهیت امام، نسبت به لوازم و تبعات معرفت امام نسبت به فرهنگ امام‌شناسی ایشان خیلی حساس بودند و من یك وقتی از ایشان سوال كردم كه بهترین كتاب شما چیست؟ البته این فرق می‌كند در یك قضیه‌ای بود كه خود ایشان از ماها سوال كردند كه بهترین كتاب من چیست؟ و هركدام ما چیزی گفتیم ولی ایشان بعد گفتند بهترین كتاب من لمعات الحسین است آن بهترین كتاب من است، آن یك قضیه بود در قضیة دیگر من خودم سوال كردم كه از این تألیفاتتان صرف‌نظر از لمعات ـ چون لمعات را شنیده بودم یعنی خودشان گفته بودند كه این لمعات بهترین كتاب من است، حالا بعد می‌گوییم كه راجع به لمعات چی به ذهن من رسید ـ صرف‌نظر از آن چیست؟ ایشان فرمودند امام‌شناسی من می‌خواستم ببینم ایشان توحید علمی یا عینی یا مثلا اللَه‌شناسی ولی گفتند امام‌شناسی بهترین كتاب من است، بهترین كتاب امام‌شناسی زیرا معرفت امام الان برای مردم حیاتی است، معرفت امام برای مردم الان حیاتی است و باید مردم امام را بشناسند زیرا امام حی الان وجود دارد و كسی از او خبر ندارد ایشان فرمودند امام حی ما را كسی از او خبر ندارد بله فقط یك امام حی‌ای داریم و ظهور می‌كند و باید برایش دعا كنیم خب این كه دردی را دوا نمی‌كند من در آن موقعی كه از ایشان این را شنیدم كه این لمعات‌الحسین است برایم مثل خیلی از افراد این مطلب پیدا شد كه ایشان به جنبة تأدّب این را مطرح كردند زیرا لمعات تألیف ایشان نیست ایشان فقط ترجمه كردند مطالب سیدالشهداء را جمع‌آوری كردند آن هم نه همه‌اش به اصطلاح یك منتخباتی از فرمایشان آن حضرت را جمع‌آوری كردند تعجب كردم خب كار دیگری نكردند خب ما هم روایات را ترجمه می‌كنیم ما هم از این كارها بلدیم خب این باید جنبه تأدّب داشته باشد كه از یك طرف تألیف ایشان به حساب می‌آید از یك طرف خب مطالب مربوط به امام حسین است و چیزی كه زائیده و تراوش خود نفس است كه بیانگر آن روحیات نفس و خصوصیات باشد خب نیست این مطالب، مطالب امام‌حسین است خب ما این را حمل بر تأدّب كردیم ولی بعدها من به این نكته رسیدم كه نه ایشان آن موقع راست می‌گفتند مساله مساله تأدّب نبود مساله این بود كه یك عارف اصلًا آنچه را كه ابراز می‌كند، ابرازش، این ابراز از اوست و از خودش چیزی داخل نمی‌كند از خودش چیزی اضافه نمی‌كند نفس را با این اظهار و ابراز خلط نمی‌كند، قاطی نمی‌كند چنددرصدش از او باشد چند درصد از خود باشد ما در نوشته‌جاتمان همین كار را می‌كنیم، در نوشتجاتمان، در صحبت‌هایمان یك مطلب از آنجا می‌آید این مطلب را می‌گیریم كم می‌كنیم زیاد می‌كنیم بر حسب موقعیت، یك مقدارش را می‌گوییم یك مقدارش را نمی‌گوییم تجزیه و تحلیل می‌كنیم بالا و پایین می‌كنیم، تأویل می كنیم، توجیه می‌كنیم منظور آن است منظور این است خلاصه خرابش می‌كنیم مطلب یك چیز دیگر بوده بعد هم خراب می‌كنیم و تعبیر می‌كنیم، وضعیت ما این است ولی یك عارف وقتی كه می‌آید صحبت می‌كند این مطلب را هیچ به خود نسبت نمی‌دهد حالا هرچه می‌خواهد باشد بابا آب داد باشد با عمیق‌ترین مطالب علمی و اعتقادی برای این فرق نمی‌كند چون این می‌آید از ناحیة او این مسائل را مطرح می‌كند خودش دست‌كاری نمی‌كند وبه مقتضای صلاح و فساد سلیقه‌ای نمی‌آید مساله را خلط بكند و در این موقع آنچه را كه حق می‌بیند انتساب مطلب به اوست كه حقانیت را و ارزش را برای آن مطلب تعیین می‌كند یعنی چون این مطلب حق است و از ناحیة اوست این برای او موجب ارزش است نه كلفت شدن كتاب، نه حجم و انبوه مطالب كه هی كتاب كلفت بشود بزرگ بشود بگویند این تألیف آقا هشتصد صفحه شد، هزار صفحه شد هزار و دویست صفحه شد نه آنچه را كه مطابق با حق است و از نظر قربتش و تقرّبش به حق نزدیكتر است آن معیار برای سنجش مطالب می‌شود خب از امام علیه‌السلام كی بالاتر است؟ كی بالاتر از امام است؟ در مقام بقاء وقتی كه آن نگاه به خود بكند و نگاه به كلمات امام علیه‌السلام بكند كدام را در میزان سنجش ترجیح می‌دهد؟ خب امام است پس این دیگر عدد نیست، این یك واقعیت است یك واقعیتی است كه در نفس ولی خدا و در نفس عارف باللَه این واقعیت معیار برای تعیین مواقف مطالب است نسبت به هر كسی، هر كسی كه مطلب او به حق نزدیكتر بود این معیار برای ارزش و قیمت اوست خب از امام بالاتر كه ما كسی را نداریم اگر قرار باشد كه یك كلامی صددرصد عین حق باشد و عین واقع باشد و همان لسان‌اللَه است كه آن لسان‌اللَه در مقام تبلیغ و در مقام تبیین است خب همان امام است آن وقت اینجاست كه واقعاً هم مطالب خود را از دریچة نفس امام می‌بیند و حقی را كه به مطالب خود نسبت می‌دهد آن حق را به خود نسبت نمی‌دهد به امام نسبت می‌دهد این نكته خیلی مهم است و در نتیجه مطالبی را كه خود امام بلاواسطه بیان كرده آن در رأس می‌شود، البته از این باب كه او واسطه شده برای تعیین فقط خود را به عنوان واسطه و ترجمه و تنظیم‌كننده و اینها خود را بالاخره در این قضیه از نقطه نظر كثرت دخیل می‌بیند یعنی یك فردی است كه آمده و تنظیم كرده یعنی یك واسطه بوده لذا می‌گوید این تألیف من بالاترین تألیف است یعنی تألیفی كه بالاخره با این قلم با این حركات انامل این تألیف انجام گرفته تألیفی كه با ترجمه در اینجا انجام گرفته، این تألیف از یك نظر نسبت به من دارد كه می‌گوید تألیف من است و از یك نظر این تألیف مربوط به خود سیدالشهداء است وقتی مربوط به خود سیدالشهداء باشد این بالاترین تألیف می‌شود لذا من دیدم آن موقع كه مرحوم آقا این حرف را می‌زدند ادب نبود نه از روی ادب كه احترام می‌كنیم ما ادب می‌كنیم ما از این فیلم‌ها زیاد بلد هستیم در بیاوریم حالا آنها از روی ادب می‌گفتند حالا ادب ما هم معلوم است چه ادبی است اگر به ما بگویند تمام این كتابهایی كه نوشتی و می‌خواهی بنویسی اسرار ملكوت و فلان و این چیزهای كه بعداً در می‌آید این ها هیچكدامش مالی نیست فقط آنی كه آمدی مثل لمعات نوشتی فقط آن مطلب از سیدالشهداء چی حرف دهنت را می‌فهمی یا نه؟ بابایم درآمده شب‌ها تا صبح بیدار بودم فلان جا بودم آن جا بودم آمدم این همه كتاب نوشتم برای هدایت مردم، برای هدایت دنیا اگر من نمی‌نوشتم همه مردم جهنمی بودند، همه كافر بودند فقط بواسطة تألیفات كتاب من است كه همه بهشتی شدند انگار فقط خدا یك آدم درست كرده از اول خلقتش تا آخر، آن وقت برمی‌دارد این حرف را می‌زند معلوم است داریم به مردم دروغ می‌گوییم، یك مقدار سرمان را پایین می‌اندازیم بله قابل نیستیم نه خیلی هم قابل تشریف دارید، كی گفته قابل نیستید؟ به اندازة شتر شما قابلید، به اندازة شیر قابلید این حرفها چیست؟ البته یك فیل‌هایی بادبادكی بود سابق هوا می‌كردند. آن مرحوم آقا كه این حرف را دارد می‌زند در نفسش هم این مساله واقعیت دارد لذا به من می‌گوید كتاب لمعات را بالای بقیه كتابها بگذار ما قرآن را چكار می‌كنیم؟ قرآن را زیر می‌گذاریم شما مفاتیح و قرآن را بخواهید بگذارید روی هم شما مفاتیح را رو می‌گذارید با اینكه مفاتیح هم كلام امام است ولی آن كلام امام است در نزولش در نفس امام، آن كلام خداست بلاواسطه كه همان آمده و همین باعث می‌شود كه ما كلام خدا را در مقام كثرت بر كلام امام علیه‌السلام ترجیح بدهیم، نهج‌البلاغه است ما باید قرآن را بگذاریم روی نهج‌البلاغه، مفاتیح است باید قرآن را بگذاری روی مفاتیح، زادالمعاد است باید قرآن را بگذاریم روی آنها، به همین كیفیت لمعات را ما نباید زیر كتابهای دیگر مرحوم آقا قرار بگذاریم باید بگذاریم روی كتابهای دیگر چرا؟ این لمعات مال خود سیدالشهداء است، این عبارت، عبارت خود سیدالشهداء است و باید این رو باشد و سایر چیزها، آن وقت این ادب برخواسته از واقع است، آن ادبها برخواسته از مجاز بود در تخیلات بود، این ادب برخواسته از واقع است و این ادب دیگر ارزش دارد به این ادب باید انسان تأسی كند، از این ادب بایستی كه تقلید كند، از این ادب باید انسان روش یاد بگیرد و لیكن نه؛ ادبهای بقیه سلام علیكم و رحمه اللَه اینها نه، اینها پشت دوربین است علیكم السلام ورحمه اللَه، سر كج می‌كنیم قابل نیستیم انشاءاللَه بپذیرند، قبول بكنند به اینها انسان باید فقط همین یك نگاهی بكند، مرحوم آقا می‌فرمودند: یك دفعه ما ـ ایشان می‌گفتند اسمش را ولی حالا من اسم نمی‌برم ـ داشتیم حرم مشرف می‌شدیم، نه داشتیم از حرم برمی‌گشتیم یك دفعه یك كسی از همین آقایانی كه در قم هست و به اصطلاح مرجع و اینهاست ایشان هم آمده بود مشهد و آن هم مشرف شده بود در صحن یك دفعه به هم برخورد كردیم خب سوابقی داشتند و بنده هم بعضی از سوابقش را ذكر كردم سوابقی در شب عمر سوابقی داشتند ایشان می‌گفتند بعد یك دفعه گفتند سلام علیكم و رحمه اللَه ما هم گفتیم سلام علیكم حفظكم اللَه حضرت آقا چطور است؟ خوبید انشاءاللَه ما نمی‌بینیمتان، خلاصه رد شد، مسیر ما از یك طرف بود و آن آقا از یك طرف دیگر می‌رفت بعد بالاخره بعد از یك ربع دوباره در خیابان به هم رسیدیم حالا آن از یك راه بود و فلان و این حرفها گفتم آقای فلان سلام علیكم بیایید آقا، آن سلامی كه در صحن به ما دادید آن سلام مرجعیت بود بیا سلام و درست و حسابی حالا به هم بدهیم آن سلام در صحن سلام مرجعیت بود حالا بیا به هم سلام درست بدهیم حال شما چطور است؟ خوبید آقا؟ كی آمدید؟ آن بنده خدا یك دفعه همه یخها آب شد و دیگر قشنگ و درست و حسابی بابا آن سلام، سلام مرجعیت بود سلام علیكم دیگر معلوم نیست عین از كجا در بیاید این سلام درست و حسابی چطورید و فلان و بنشینیم گرم بگیریم خلاصه یك پنج دقیقه‌ای آنجا حال و احوال كردیم و صحبت و فلان كه آن هم بنده خدا دید چاره‌ای ندارد اینجا جای مرجعیت نیست اینجا جای رفاقت و این حرفهاست، التفات كردید اینها همه مسائلی است كه خلاصه دست و پای انسان را می‌گیرد آن ادب ادبی است كه انسان بایستی رعایت بكند. خب امروز بحث ما البته یوم‌الشروع بود كه این مسائل طبعاً پیش آمد

 تلمیذ: آیا مانكن حكم مجسمه را دارد ولو بدون سر و صورت؟

 استاد: بله مجسمه است و حرام است، بالاخره این قیافه نشاندهنده مجسمه است.

 تلمیذ: آیا می‌شود از زن عكس گرفت و بعنوان تبلیغات استفاده كرد البته بصورتی كه چهره مشخص نباشد؟

 استاد: خب بله می‌شود یك چهره مبهمی باشد، یعنی مشخص نباشد. گاهی ابرو، بینی، دهن و چشم اینها پیداست و مشخص است كه این زن است و نشان می‌دهد، یك وقتی نه مبهم است، مثلا گاهی سایه می‌اندازند و چكار می‌كنند كه گاهی اوقات در تلویزیون نشان می‌دهند، می‌خواهند چهره یك سارقی را نشان ندهند (شطرنجی كردن) مثلا اینطوری مبهم باشد منظورم آن است و الا اگر خود چهرة زن مشخص باشد ولو اینكه با یك تغییری كه آن تغییر او را از آن صورت اجزاء اصلی در نیاورد باز اشكال دارد.

 تلمیذ: دادن پورسانت به مامورین خرید ادارات و شركتها بنا بر ضرورت چگونه است؟ چرا كه مجبور هستند برای جلب مشتری كه مشتری خاص هم هستند این پورسانت را بدهند.

 استاد: آن هم همینطور است آن هم اعانة بر حرمت است از این نظر حرام است، همه‌اش حرام است، حرام در حرام در حرام، حالا یك وقتی یك كسی از كسی خوشش می‌آید چه بدهد چه ندهد او می‌آید، منتهی وقتی می‌بیند كه آن یك آدم امینی هست و درخواست نمی‌كند اصلا خوشش می‌آید، مثلا ما دیشب رفته بودیم جایی می‌خواستیم بروی جایی و گفتیم میوه و این چیزها بگیریم رفتیم میوه‌فروشی و از صاحب میوه‌فروشی خوشم آمد دیدم جوان صاف و خوبی است گفتم از این به بعد می‌آیم همین‌جا، خب این چیزی نیست یعنی نه الزامی هست بر اینكه انسان از او بگیرد و نه او یك همچنین تقاضایی از انسان كرده كه بیاید اینجا هیچی، یك كارخانه هست كه نگاه می‌كند به این مشتری می‌بیند یك آدم خوبی است و بدهد یا ندهد او می‌آید از این می‌گیرد از نظر كیفیت و از نظر كمیت مبلغ و اینها، خب این خوشش می‌آید از جیب خودش می‌دهد نه اینكه حساب كند روی آن مبلغ و بكشد رویش، نه، آن كه حرام است، نه، از جیب خودش می‌خواهد به این یك پولی بدهد، می‌گوید من اصلًا به صاحب كار تو كاری ندارم، خوشم آمده از شما می‌خواهم یك هدیه‌ای به تو بدهم این اشكال ندارد.

 تلمیذ: اینكه فروشنده از مبلغ سهم سود خودش به این شخص بپردازد بدون اینكه به مبلغ كالا اضافه كند مجوز پرداخت نمی‌شود؟

 استاد: ببینید از این نظر اشكال ندارد در اینكه بخواهد از مبلغ خودش بخواهد بدهد این باعث می‌شود كه یك طرف قضیه درست است یك طرف قضیه كه مسالة خیانتِ نسبت به آن شركتی است كه برای ان دارد جنس می‌فروشد نسبت به این مساله درست است یعنی اگر این سودی كه دارد می‌كند واقعاً بینه و بین‌اللَه این سود را نسبت به همه به این میزان ارائه می‌دهد و الان همین سود را چه این شخص از او می‌گرفت یا اینكه نمی‌گرفت این مال را به این مبلغ به این شركت می‌فروشد منتهی حالا از سود خودش كم می‌كند كه با آن سودی كه در نظر گرفته برای همه افراد دیگر برابر بشود از این نظر قضیه اشكال ندارد، قضیه از این طرف اشكال دارد كه این اعانة بر حرمت است، الان شما كه دارید این كار را انجام می‌دهید این به عنوان رشوه الان دارد این را از شما می‌گیرد كار او حرام می‌شود، و كاری كه شما مسبب او شدید از این نظر حرام می‌شود، بله در بعضی موارد از این نظر هست كه سودی كه نسبت به آن شركت داده حساب می‌كند این هم می‌كشد رویش این از دو جهت حرام می‌شود ولی نه این فقط از نظر اعانه بر عمل او در اینجا می‌شود.

 و بعد هم اینكه حالا شما مطرح می‌كنید كه بالاخره نانش از اینجاست این چه نانش از اینجاست؟ آن كه خدا باید برساند می‌رساند، اینقدر ما از این مسائل دیدیم كه به هیچ وجه من الوجوه هیچ امیدی برای یك باز شدن طریق و راهی نبوده بعد از یك جا یك مرتبه این مساله پیش آمده و ما خودمان هستیم كه مسیر را انتخاب می‌كنیم، خودمان هستیم كه درها را به روی خودمان می‌بندیم و فقط یك راه برای خودمان می‌گذاریم و بعد دیگر ناچاریم و چاره‌ای نیست و فقط همین است و دیگر چاره‌ای غیر از این نیست خودمان هستیم والا اگر واقعاً آنچه را كه خدا می‌گوید بخواهیم به آن عمل بكنیم هزارتا در باز می‌شود مطلب اینطور به اصطلاح نیست یك عمویی داشتیم برادر حاج‌آقا معین ایشان آن موقع ارتشی بود یك دفعه پیش مرحوم آقای انصاری رفته بود و گفته بود كه ما گاهی اوقات انجام می‌دهیم در ادارات و بعد آنها یك چیزی خودشان به ما می‌دهند بعد ایشان گفتند كه اگر در خانه هم می‌نشستی می‌آمدند بهت بدهند؟

 تلمیذ: پولهایی كه در ادارات می‌دهند كه احقاق حق خود را بكنند رشوه محسوب می‌شود؟

 نه این دیگر رشوه نیست و اشكال ندارد چون چاره نیست آن گرفتنش حرام است، ولی این هم از باب اتلاف، این هم حرام است الان مال این دارد تلف می‌شود و حق این دارد در اینجا ضایع می‌شود مثلا جنس آمده در گمرك تا ندهد خارج نمی‌كنند بعد از یك هفته هم فاسد می‌شود خب چكار كند بگوید من اعانه نمی‌كنم در حالتی كه وظیفة آن مامور این است كه ترخیص بكند و نمی‌كند صاف می‌گوید تا ندهی نمی‌كنم خب نكند دیگر میلیونها جنسش از بین رفته است در اینجا چه باید كرد؟ بله برای آن شخص مأمور حرام است بر آن كه حرام است و نجس است.

1. بحارالأنوار ج ٥ ص ٣١٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. وسايل الشيعه ج ١٦ ص ٢٤٦ [↑](#footnote-ref-2)